



آدم ابوالبشر فقط یک پرده از علمش را برای ملائکه کنار زد!

آیت الله قرهی در تفسیر قرآن آیات 30 تا 33 سوره بقره گفت: ملائکه الهی علم اولیه را دارند، اما علم به همه اسماء را ندارند و خداوند همه چیز را به آن‌ها یاد نداد، فقط به آدم (ع) بود که همه چیز را یاد داد.

آیت الله قرهی در تفسیر قرآن آیات 30 تا 33 سوره بقره گفت: ملائکه الهی علم اولیه را دارند، اما علم به همه اسماء را ندارند و خداوند همه چیز را به آن‌ها یاد نداد، فقط به آدم (ع) بود که همه چیز را یاد داد.

به گزارش خبرگزاری مهر، تفسیر آیات 30 الی 33 سوره بقره توسط آیت الله قرهی در پی می آید:

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِذْ قَالَ رَبِّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُقْسِدُ فِيهَا وَ يُسْفِكُ الدَّمَاءَ وَ تَحْنُ تُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ تُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَتُبْنُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» [1]

علم به همه اسماء به ملائکه داده نشد!

بیان کردیم: وقتی خداوند فرمود: من می‌خواهم، در زمین، خلیفه قرار بدهم؛ ملائکه از باب سؤال، آن هم در بستر علم، گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُقْسِدُ فِيهَا وَ يُسْفِكُ الدَّمَاءَ»، پروردگار عالم فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، لذا بحثمان فراموش نشود، بیان کردیم: ملائکه اعتراض نکردند؛ یعنی لفظ اعتراض، اشتباه است. بلکه ملائکه چون علم اجمالی (نه علم تفصیلی) داشتند، برای همین سؤال کردند که خدا! می‌خواهی کسی را در زمین، خلیفه قرار بدهی که فساد می‌کند و خون می‌ریزد؟! ما که تسبیح و تقدیس تو را می‌کنیم.

لذا بیان کردیم: ملائکه چون در طهارت بودند، علم داشتند و می‌دانستند که انسان، از ماده و جسم است که هم فجور و هم تقوا در او هست، «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» [2]؛ خصوصیت فجور هم فساد و خونریزی است. لذا علم اجمالی داشتند. پروردگار عالم هم فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» آنچه من می‌دانم، شما نمی‌دانید. نفرمود: شما جهل دارید. بلکه فرمود: شما می‌دانید، اما آنچه را که من می‌دانم، شما نمی‌دانید.

لذا پروردگار عالم با اعلان «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، نمی‌خواهد بگوید: شما جاهلید، بلکه می‌خواهد بفرماید: آنچه را من می‌دانم، شما نمی‌دانید. یعنی درست است که شما علم اجمالی دارید و می‌دانید که هر کس فجور داشت، این فسق و فجور عامل برای فساد و خونریزی می‌شود؛ اما شما یک چیزی را نمی‌دانید. فرمود: «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ»، آن هم «گلها» است؛ یعنی پروردگار عالم همه آنچه از علم بود، به ابانا آدم مرحمت کرد. به یک تعبیر، علم، دو حال دارد، یک علم، اکتسابی است و یک علم هم که حقیقت‌العلم است، علم انتقالی است؛ یعنی علم لدنی که از ناحیه خداوند تبارک و تعالی است.

«وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، پروردگار عالم، علم و آگاهی همه اسماء را به انسان داد، «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ»، آن وقت این اسماء را در نظر فرشتگان آورد. دقت کنید که می‌فرماید: «عَرَضَهُمْ»، نه «عَلَّمَهُمْ». اگر می‌فرمود: «ثُمَّ عَلَّمَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» یعنی اول به آدم یاد داد و بعد به ملائکه هم یاد داد؛ آن وقت دیگر تفاوتی بین ابنا آدم و ملائکه نبود. چون هر دو علم و آگاهی را داشتند و متوجه می‌شدند.

منتها این‌جا نمی‌فرماید: «عَلَّمَهُمْ»، بلکه می‌فرماید: «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» پروردگار عالم، این‌ها را در نظر فرشتگان پدید آورد و آن‌ها دیدند. حالا نمی‌دانند چیست؟ مثل آن کسی که سواد ندارد و شما دست خطی را جلوی او بگذارید. او متوجه نمی‌شود، فقط می‌بیند یک چیزی بالا و یک چیزی پایین است و ...، اما نمی‌تواند بخواند. یا به نوعی دیگر مثال زنم، ما خطوط ژاپنی و چینی را که در آسیای شرقی و خاور دور هستند، نمی‌فهمیم، إلا به این که درس بخوانیم، بدانیم و با حروف آن‌ها آشنا شویم، لذا برای ملائکه نمایان شد «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» و پروردگار عالم به آن‌ها فرمود: «أَتُبْنُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»، اگر صادق هستید و راست می‌گویید که آن علم را دارید و می‌دانید، بگویید: این‌ها چیست؟

تفسیر عبارت «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»

البته بعضی بیان فرمودند: منظور این است که اگر شما در دعوای خود صادق هستید؛ این را بگویید. دعوا یعنی مدعی این مطلب هستید. حال، اگر منظور از مدعی بودن را این‌گونه بگیریم که ادعای به این دارید که می‌دانید، اشتباه است. اما اگر منظور از ادعا این باشد که شما تا حدی را می‌دانید، حالا اگر از این‌جا به بعد را هم می‌دانید، بگویید؛ این، درست است. چون حضرت حق هم خطاب به ملائکه می‌فرماید: این، تفکر شما غلط است و چیزهای دیگری هست که من می‌دانم و شما نمی‌دانید.

لذا خداوند فرمود: شما که ادعا کردید که ما علمی داریم و می‌فهمیم - که آن را هم خدا به شما داده و درست است - اگر به حقیقت در این که همه مطالب را می‌دانید، صادق هستید؛ بگویید: این چیست؟ لذا «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»، از این باب نیست که شما دروغ می‌گویید، بلکه از باب تنبه است. وقتی «إِنْ» شرطیه بر سر «کان» و اخوات آن می‌آید، یک مطلب آن، عنوان تنبیهیه است. پس خداوند می‌خواهند آن‌ها را متنبه و هشیار کنند که می‌فرمایند: اگر راست می‌گویید و متوجه‌اید بگویید؛ نه این که بگویند: شما مدعی هستید و دروغ می‌گویید.

معلوم است آن‌ها هم گفتند: «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»، تو منزّه هستی و ما ابداً مدعی نیستیم

و اصلاً علمی برای ما نیست، «إِلا ما عَلَّمْتَنَا». پس ملائکه مدعی نبودند و خود این عبارت هم این مطلب را تأیید می‌کند که «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» به عنوان تنبیه بود و در این‌جا هم خودشان می‌گویند: ما جداً می‌دانیم که هیچ نمی‌دانیم. ما در باب جهل، یک جهل بسیط و یک جهل مرکب داریم. در جهل مرکب، کسی نمی‌داند و فکر می‌کند که می‌داند. اما در جهل بسیط، می‌داند که نمی‌داند. لذا جهل بسیط را یک نوع علم هم بیان کردند و گفتند: جهل بسیط، قسم اول و آغاز علم است. اما جهل مرکب، نمی‌داند که نمی‌داند و چنین کسی اگر در این جهل بماند، گرفتار است و تصورش، باطل است. لذا ملائکه در این‌جا بیان می‌کنند: «سُبْحَانَكَ»، تو منزهی، «لَا عِلْمَ لَنَا إِلا ما عَلَّمْتَنَا» ما می‌دانیم که نمی‌دانیم و آنچه هم که می‌دانیم، از توست، «إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»، تو علیم و حکیمی و ما چیزی نداریم.

تفسیر عبارت «لَا عِلْمَ لَنَا إِلا ما عَلَّمْتَنَا»

«لَا عِلْمَ لَنَا إِلا ما عَلَّمْتَنَا»، ای، یک کلمه است، اما معانی مختلفی دارد، «کلمة واحدة تدل علی معان مختلفة» و وقتی در کتب لغت نگاه می‌کنیم، برای آن، چند معنا نوشته شده است. لذا لا فقط به معنای ایلی حصریه نیست و گاهی به عنوان ایلی تفسیریه هم هست. یعنی این لا، تفسیر می‌کند و ملائکه به پروردگار عالم این‌چنین عرضه می‌دارند: خدایا! تو منزهی و ما می‌دانیم که علمی داریم، اما آن علمی که داریم، بلکه آن چیزی است که تو به ما دادی.

البته یک ایلی حصریه هم داریم؛ یعنی علمی نیست، جز آنچه تو می‌دهی، که این هم درست است. اما از یک باب هم ایلی تفسیریه است به این معنا که پروردگارا! ما که دروغ نمی‌خواهیم بگوییم، ما می‌دانیم که علم نداریم و این‌طور نیست که مدعی باشیم. پروردگار عالم هم بیان فرمود: شما علم دارید، اما من آن چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید «إِنِّي أَعْلَمُ ما لَا تَعْلَمُونَ»، به یک معنای دیگر یعنی شما می‌دانید، ولی آنچه را که من می‌دانم، نمی‌دانید. لذا پروردگار عالم هم قائل به علم ملائکه شده و این‌جا هم ملائکه همین را می‌خواهند بگویند. می‌گویند: خدایا! ما می‌دانیم ولی این که ما می‌گوییم: «لَا عِلْمَ لَنَا»، نه این که بخواهیم دروغ بگوییم، بلکه آن آن علمی که ما می‌دانیم، متعلق به شماست و شما آن را مرحمت می‌کنید، «إِلا ما عَلَّمْتَنَا»، «إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ».

مثلاً، مثل این می‌ماند که خداوند سؤال می‌کنند: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» آن‌هایی که می‌دانند با آن‌هایی که نمی‌دانند، یکسان هستند؟ جواب، معلوم است، خیر، یکی نیستند. لذا گاهی جواب درون سؤال نهفته است.

یک مثال بزنم، در مثال مناقشه نیست. این را قبلاً هم بیان کردم. ببینید گاهی شاگردی در مدرسه یا در حوزه یا در دانشگاه به استاد و معلمش می‌گوید: آقا! مثلاً چرا به فلانی این‌طور توجه کردی و نمره دادی؟ خود معلم یک سؤال می‌کند، می‌گوید: آیا تومثل اویی؟! معلم، این مطلب را به حالت سؤالی می‌گوید، اما در اصل می‌خواهد بگوید: تو مثل او نیستی. یعنی نمی‌خواهد از او سؤال کند و او جواب بدهد. معلم می‌داند این با او تفاوت دارد، اما نوع بیان او، نوع سؤال است که بر اساس این نوع سؤال می‌خواهد بیان کند: تو این‌گونه نیستی، چرا مدعی هستی؟! معلوم است که تو تفاوت داری.

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» آیا آن‌هایی که می‌دانند با آن‌هایی که نمی‌دانند، یکسانند؟ یعنی معلوم است آن‌هایی که می‌دانند با آن‌هایی که نمی‌دانند، یکی نیستند. نوع بیان، نوع تنبیهیه است. در این‌جا هم لا که بیان می‌شود: «إِلا ما عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»، همین حال را دارد. در آن بالا هم «إِنِّي أَعْلَمُ ما لَا تَعْلَمُونَ» باز همین حالت را دارد. یعنی حالت تنبیه دارد، البته از آن طرف حالت تفسیر و حالت حصریه هم در لا موجود است.

اولین شرط برای رسیدن به علم لدنی

حالا این علم چیست که می‌فرماید: «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ»؟ تا این‌جا همین نکات ادبی را که بیان کردیم، کافی است. البته خیلی جزئی وارد نشدیم، چون اگر بخواهیم جزئی بگوییم، خیلی مطلب هست، کجا مضاف و مضاف‌الیه آن است؟ مسند و مسندالیه‌اش کجاست؟ و ... آن‌ها دیگر خیلی تخصصی می‌شود و نیاز به جمع به این عنوان نیست، ولی در همین حد، لازمه کار بود که باید تبیین می‌کردیم. در باب علم در جلسه گذشته یک روایتی خواندیم که خیلی عجیب بود. پیغمبر اکرم، خاتم رسل، محمد مصطفی(ص) بیان فرمودند: «إِنَّ مِنَ الْعِلْمِ كَهَيْئَةِ الْمَكُونِ لَا يَعْلَمُهُ إِلا الْعُلَمَاءُ بِاللَّهِ، فَإِذَا نَطَقُوا بِهِ لَا يُكْرَهُ إِلا أَهْلُ الْغُرَةِ بِاللَّهِ» [3].

البته قبل از بررسی این روایت، باید بیان کنم که اگر خاطرتان باشد، آن آیه شریفه راجع به حضرت خضر که در سوره کهف بود ما را به این مطلب رساند. در آن‌جا بیان شده: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِبْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» [4] یعنی حضرت حق، ذوالجلال و الاکرام، علم لدنی را در این آیه تبیین فرمودند.

بیان شد: وقتی حضرت موسی کلیم(ع) با دوست خود رفتند و آن قضایا برایشان پیش آمد، از مکانی گذشتند و به شخصی رسیدند که آن شخص آن‌ها را از اعمال خودشان آگاه کرد. «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا» یعنی بنده‌ای از بندگان خاص ما را که جویای او بودند، یافتند. «آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِبْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»، ما به او رحمت و لطف خاصی عطا کرده بودیم و از نزد خود، به او علم لدنی داده بودیم.

جریانات را قبلاً بیان کردیم، موسی فهمید و به آن شخص گفت: «هَلْ أَتَيْتُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُسُلَنَا» [5] آیا اگر از من تبعیت ببینی و خدمت تو را کنم، از آن علم لدنی خودت به من چیزی می‌دهی؟ حضرت خضر فرمود: «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» [6] تو تحمل این اسرار را نداری و نمی‌توانی صبر کنی.

معلوم می‌شود دادن علم لدنی، شرایطی دارد. حالا دلیل این را که چرا به آدم، علم لدنی داده شد «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، اشاره می‌کنیم، اما همین اول قضیه بیان کنم که معلوم می‌شود همه کس نمی‌توانند علم لدنی داشته باشند لا به این که آن سعه صدر

و شرح صدر را داشته باشند «رب اشرح لی صدی» و واقعاً در مقام تقوا بالا بروند؛ یعنی نه فقط تقوای اولیه را داشته باشند، بلکه در باب عصمت مطلق بروند.

حالا یک سؤال پیش می‌آید و آن، این که مگر موسی بن عمران (ع) نداشت؟ چرا، اما موسی بعدها خیلی از مطالب را پیدا کرد و خیلی از نکات را بعداً متوجه شد و هنوز در باب رسالت وارد نشده بود. «قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا» [7] حالا در این جا به این که چرا نمی‌توانی با من صبر پیشه کنی و تحمل این اسرار را نداری، اشاره می‌کند. می‌فرماید: چگونه صبر کنی بر چیزی که اصلاً از علم آن، آگاهی نیافتی؟! لذا چون چیزی نمی‌دانی، به خاطر همین است که اول همه صبر و حلم نداری.

من این جا یک حاشیه کوچک بزنم و به اصل مطلب برگردم. در باب روایات داریم که اتفاقاً اگر می‌خواهید علیم بشوید، اول باید حلیم بشوید. چون علم بدون حلم به هیچ عنوان مناسبت ندارد و به هیچ عنوان اثر نمی‌گذارد و این نکته، نکته بسیار مهم است که باید بدانید و از این مطلب استفاده کنید.

برای همین یک روایتی را برایتان بیان کنم که خیلی زیباست. وجود مقدس امیرالمؤمنین، اسدالله الغالب، علی بن ابی طالب (ع) می‌فرمایند: «تَعْلَمُوا الْعِلْمَ» [8] علم را یاد بگیرید، «و تَعْلَمُوا لِلْعِلْمِ السَّكِينَةَ وَ الْحِلْمَ» و برای دانش، آرامش و حلم و بردباری را فرا گیرید. «و لَا تَكُونُوا جَبَابِرَةَ الْعُلَمَاءِ» و از عالمان متکبر که فکر می‌کنند علم، همه چیز است، نباشید، «فَلَا يَقَوْمَ عِلْمُكُمْ بِجَهْلِكُمْ» که در آن صورت، دانش شما، نادانی‌تان را از بین نمی‌برد. یعنی اگر حلم و بردباری نداشته باشید، در جهل‌تان می‌مانید. پس اینجا هم گفت: نمی‌توانی واقعاً صبر کنی؛ چون علم مقدمه اش حلم است و باید آن حلم را داشته باشی.

برترین جمع، جمع بین علم و حلم است!

یک روایت دیگر بیان می‌کنم تا مطلب را بهتر متوجه شویم. پیغمبر اکرم، (ص) فرمودند: «و الَّذِي تَقْسِي بِيَدِهِ، مَا جُمِعَ شَيْءٌ إِلَى شَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ حِلْمٍ إِلَى عِلْمٍ» [9] سوگند به او که جانم در دست اوست، چیزی با چیزی جمع نشد که برتر از جمع شدن علم و حلم باشد.

یعنی امکان دارد دو چیز با هم جمع شود که خیلی خوب، عالی و زیبا باشد و به انسان خیلی مزه بدهد و بگوید: بارک الله! این دو چیز باید کنار هم می‌بود و اگر این دو چیز کنار هم نبود، نمی‌توانست رشد بیاورد؛ اما حضرت قسم می‌خورند و می‌فرمایند: به آن خدایی که جان من به دست اوست! دو چیز با هم جمع نشد که بهتر از این باشد که علم و حلم با همدیگر جمع بشوند. لذا این دو با هم جمع شود، غوغا می‌کند.

چرا حضرت خضر، به موسی کلیم فرمود که تو صبر با من بودن را نداری؟!

حالا در اینجا وقتی موسی بن عمران (ع) از آن کسی که علم دارد - که بعد معلوم می‌شود خضر نبی است - تمنای این علم را می‌کند، حضرت خضر نبی (ع) بیان می‌فرماید: تو تحمل با ما بودن را نداری. کسی که این صبر را نداشته باشد، چطور می‌تواند از این علم بهره برداری کند؟! لذا تو نمی‌توانی از این علم بهره برداری کنی. معلوم می‌شود مسئله اول در علم لدنی، تقوا و صبر است و با این علم‌های ظاهری تفاوت دارد. لذا این هم نکته ای است که باید در آن، تأمل کنیم. وجود مقدس حضرت خضر (ع) تبیین می‌کند: «قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا» تو صبر نداری و دلیل آن هم این است که خبیر نیست.

«خُبْرًا» با علم فرق می‌کند. مثلاً می‌گویند: فلانی، خبره است، این، از این باب است که کارکرده، نه از باب این که آگاهی و علم اولیه را دارد. لذا می‌گویند: «التَّجَرُّبَةُ فَوْقَ الْعِلْمِ» مجرب را خبره می‌گویند؛ یعنی کسی که می‌داند و از باب تجربه، دیگر همه چیز را فهمیده است. شما اگر در باب صبر و حلم و بردباری، مجرب نشوی و سردی و گرمی دنیا را نجشی، نمی‌فهمی. لذا حضرت خضر نمی‌گوید: «وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ عِلْمًا» یعنی تو علم نداری، بلکه می‌گوید: «وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا»، یعنی تو خبره نیستی. چون علم را که آمده بود کسب کند و اگر علم داشت، اصلاً نیازی نبود که تبیین کند.

همانطور که در ابتدای بحث به الای حصریه و الای تفسیری اشاره کردم، در «لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا»، این طور نیست که بگویند: ما اصلاً علم نداریم. کما اینکه پروردگار عالم فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» یعنی پروردگار عالم نمی‌خواهد بگوید که شما اصلاً علم ندارید، بلکه می‌فرماید: آن چیزی را که من می‌دانم، شما نمی‌دانید. لذا ملائکه هم نمی‌خواهند بگویند: ما علم نداریم، بلکه می‌گویند: ما علم داریم، اما می‌دانیم که این علم ما، «إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» است و آن علیم و حکیم حقیقی تویی «إِنَّكَ أَنتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ».

تفاوت علم انسان و ملائکه!

پس این نوع علم، علم لدنی است که هم ملائکه الهی دارند و هم انسان. منتها تفاوتش این است: در آدم همه اسماء است «وَّ عِلْمَ آدَمَ الْأَسْمَاءُ كُلَّهَا»، اما در ادامه نفرمود: «ثُمَّ عَلَّمَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ»، بلکه فرمود: «ثُمَّ عَرَّضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ»؛ یعنی ملائکه الهی علم اولیه را دارند، اما علم به همه اسماء را ندارند و خداوند همه چیز را به آن‌ها یاد نداد. فقط به آدم بود که همه چیز را یاد داد و از این هم که فرمود: «وَّ عِلْمَ آدَمَ الْأَسْمَاءُ كُلَّهَا»، معلوم می‌شود قبل از این هم، ملائکه یک مقداری از اسماء را بلد بودند، اما «کُلَّهَا» یعنی همه را بلد نبودند. برای همین است پروردگار عالم فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» و آن‌ها هم گفتند: «لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» ما علم نداریم، مگر آن چیزی که تو به ما یاد دادی. پس معلوم است که عالم هستند، اما «کُلَّهَا» در آن، وجود ندارد.

لذا همان طور که عرض کردیم: «ثُمَّ عَلَّمَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» نیست، بلکه «ثُمَّ عَرَّضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» است. چون اگر «ثُمَّ عَلَّمَهُمْ

عَلَى الْمَلَائِكَةِ» بود، دیگر تفاوتی بین انسان و ملائکه نبود و نهایتاً تنها تفاوت این بود که اول انسان می دانست و بعد ملائکه دانستند، در حالی که این، تفاوتی ایجاد نمی‌کند. اما اولی، «علم» هست و دومی، «عرض». علم برای کل اسماء است و عرض، از آن چیزی است که اینها از آن کل، خبر ندارند؛ یعنی مقداری علم دارند، اما از کل، خبر ندارند. پس منظور این نیست که ملائکه در جهل مطلق باشند که بیان کردیم: اگر در جهل بودند، نمی‌توانستند بیان کنند: خدایا! ما که می دانیم این خونریز است.

در جلسات قبلی بیان کردیم که خصوصیت طهارت این است که علم آور است و آگاهی و روشنی می آورد و خدا هم این علم را می دهد. پس اینها هم می‌دانستند که کسی که در وجودش، فجور قرار گرفته، طبیعی است فساد و خونریزی دارد. پس این هم یک نکته بسیار مهم بود که «إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» یعنی چه و دیگر این که همه اسماء به ملائکه داده نشده، اما همه اسماء به انسان تعلیم شد و این هم به این معنا نیست که ملائکه از علوم، هیچ خبری ندارند.

آدم ابوالبشر فقط یک پرده از علمش را برای ملائکه کنار زد!

پروردگار عالم در ادامه می‌فرماید: «قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ». دقت بفرمایید که در اینجا هم «قَالَ يَا آدَمُ عَلَّمَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» نیست. اگر علم همه اسماء، ولو از ناحیه انسان، به ملائکه تعلیم داده می شد، باز هم دیگر تفاوتی بین ما و ملائکه نبود. اما آدم، علم را نداد، بلکه فقط آن‌ها را باخبر کرد «أَنْبِئْهُمْ» - این آیتی که بیان می‌کنیم، نکات ادبی، عرفانی و علمی دارد که بعضی از نکاتش را بیان کردیم، اما اگر بخواهیم بگوییم اذ چیست؟ چرا سر قال که آمد اینطور شد؟ حالا که آمده، چه کار می کند؟ آنوقت فاعل و مفعول و مفعول به، کدام است؟ از آن طرف کدام جمله اش، اسناد است؟ صله و موصولش چیست؟ و ... که نمی‌خواهیم در این موارد بحث کنیم و نیاز به این‌ها نیست.

آدم هم نسبت به مطالبی که پروردگار عالم بیان کرد، همین حال را داشت؛ چون پروردگار عالم دستور می دهد: «يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ». بعضی در ترجمه ها هم آوردند و بیان کردند: این عبارت یعنی آنها را به حقایق این اسماء آگاه کن که اشتباه است و منظور، اصلاً این نیست. «يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» یعنی یک مقداری از پرده را بالا بزن و یک مقدار آگاهشان کن، اما نه این که همه چیز را یادشان بدهی؛ چون بنا نیست این‌ها خلیفه خدا باشند. تو، خلیفه خدا هستی و همه چیز را می دانی. برای این‌ها فقط یک پرده را بالا بزن که این‌ها هم بدانند که این چیزها هم هست و آن‌ها خبر ندارند.

علم‌های مکنونی که فقط عالمان بالله می‌دانند!

در مورد این علمی که بیان کردم پروردگار عالم می دهد و علم لدنی است، روایت شریفه ای در جلسه گذشته بیان شد که حالا می خواهم نکاتش را بیان کنم.

وجود مقدس پیغمبر اکرم(ص) می فرماید: «إِنَّ مِنَ الْعِلْمِ كَهَيْئَةِ الْمَكْنُونِ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا الْعُلَمَاءُ بِاللَّهِ ، فَإِذَا نَطَقُوا بِهِ لَا يُنْكِرُهُ إِلَّا أَهْلُ الْغُرَّةِ بِاللَّهِ» [10]، برخی از دانش‌ها همانند سیمایی پوشیده‌اند و جز عالمان الهی، کسی آن‌ها را نمی‌داند و هر گاه از این دانش‌ها سخن گویند، کسی جز غافلان از خدا، انکارش نمی‌کند.

«إِنَّ»، باز عنوان تحقیقیه است. اما چون «مِنْ» آمده، بعضی گفتند: مِنْ جزئیه است و «إِنَّ مِنَ الْعِلْمِ»، یعنی یک مقداری از علم. اما می شود گفت: «إِنَّ مِنَ الْعِلْمِ»، اصلاً همان «إِنَّ الْعِلْمِ» است. پس چرا «مِنْ الْعِلْمِ» بیان کردند؟ یعنی اگر قسمی از علم را فهمیدی، قسم دیگر را می فهمی، چون باید از یک جایی شروع کنی. لذا از این باب نیست که فقط یک قسمی از علم پوشیده است، نه همه علم پوشیده است. منتها چون از یک جا باید شروع کنی، «مِنْ» آورده و علاوه بر علم، مکنون است و باید مراقب باشی.

یک روایت دیگر بیان می‌کنم که متوجه شویم. پیامبر فرمودند: «مَنْ تَعَلَّمَ فَعَمِلَ عِلْمَهُ اللَّهُ مَا لَمْ يَعْلَمْ» [11]، هرکسی یک علمی را یاد بگیرد و عمل کند، در مرحله دوم، خدا علمی را به او می‌آموزد که قبلاً نمی دانست. اول یک مقدار را به او آموخت و بعد او عمل کرد و مقدار دیگری علم به او داده شد. پس منظور از «مِنْ» در «إِنَّ مِنَ الْعِلْمِ»، این است که از یک جا باید شروع کنی.

«إِنَّ مِنَ الْعِلْمِ كَهَيْئَةِ الْمَكْنُونِ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا الْعُلَمَاءُ بِاللَّهِ»؛ علماء بالله چه کسانی هستند؟ آن‌هایی که عالمان خدایی هستند، بالله هستند و برای خدا کار می کنند. «بالله» در این‌جا باید به معنی با خدا باشد، یعنی برای خدا کار می‌کنند. «فَإِذَا نَطَقُوا بِهِ لَا يُنْكِرُهُ إِلَّا أَهْلُ الْغُرَّةِ بِاللَّهِ». اتفاقاً وقتی این علماء بالله چیزی را می گویند، چه کسانی منکرشان می شوند؟ آن‌هایی که مغرور به خدا هستند.

لذا یک عده یک سری از علم‌هایی را می دانند که هیچ کس خبر ندارد و مانند سیمای پوشیده شده است که خدا این علم‌ها را به کسی نمی دهد، مگر علمایی که خدایی هستند و برای خدا کار می کنند. اما وقتی این‌ها راجع به این علم‌ها صحبت می کنند، یک عده ای که غافل و مغرور هستند، منکر می شوند، «لَا يُنْكِرُهُ إِلَّا أَهْلُ الْغُرَّةِ بِاللَّهِ». بعضی‌ها هستند که از همه عالم و حتی از خود خدا هم طلبکارند، یک طوری راه می روند که اصلاً فکر می کنی همه خلقت دست این‌ها باشد. معلوم نیست به قیافه، به سواد ظاهری، به هیکل و مدرک، به چه می نازند!

پروردگار عالم می فرماید: وقتی این علمای ربانی که بالله هستند و برای خدا کار کردند و خدا این علم را به آن‌ها داده - که معلوم می‌شود این علم‌ها، اکتسابی نیست، بلکه به آن‌ها هدیه داده شده - راجع به این علم‌ها حرف می زنند، این اهل غرور، اهل تکبر و مغرورها و غافلین عالم که خودشان فکر می کنند همه چیز را می دانند، منکر می شوند.

چه کنیم خدا علم آنچه را نمی‌دانیم، به ما عطا کند؟

یک روایت دیگر بیان کنم و بحثم را تمام کنم. وجود مقدس پیغمبر اکرم، خاتم رسل، حضرت محمد مصطفی(ص) می فرماید: «عِلْمُ الْبَاطِنِ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، وَ حُكْمٌ مِنْ حُكْمِ اللَّهِ ، يَقْذِفُهُ فِي قُلُوبِ مَنْ شَاءَ مِنْ عِبَادِهِ» [12]، علم باطنی، سری از

اسرار خداست و حکمتی از حکمت‌های خداست که خدا آن را درون هر کسی از بندگان خاص خودش که بخواهد، قرار می‌دهد. خیلی عجیب است. علم باطن، سری از اسرار الهی است که به همه کس نمی‌دهند. بعد هم می‌فرمایند: «یَقْذِفْهُ»؛ یعنی خدا این علم را قرار می‌دهد، پس اکتسابی نیست و هبه و عطایی است که خدا عطا می‌کند، الله اکبر!

یک روایت دیگر هم بیان کنم که پیامبر عظیم‌الشأن، خاتم‌الأنبیاء، حضرت محمد مصطفی(ص) فرمودند: «لَوْ خِيفْتُمُ اللَّهُ حَقَّ خِيفَتِهِ» [13]، اگر آنقدر که باید و شاید از خدا می‌ترسیدید و خداترس بودید، ... خدا که نستجیر بالله لولوخره نیست، پس منظور از این ترس از خدا چیست؟ یعنی همه جا خدا را می‌دیدید و گناه نمی‌کردید، چه در خلوت و چه در جلوت. «لَعَلِمْتُمُ الْعِلْمَ الَّذِي لَا جَهْلَ مَعَهُ» علمی را به شما یاد می‌دادم که هیچ موقع دیگر جهلی با آن علم نباشد.

پس معلوم شد منظور از «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، مرحله نخست علم لدنی است که خدا به آدم داده و بعد هم همه اش را داده و ملائکه هم از علم لدنی برخوردار بودند، ولی فقط مقداری از آن را می‌دانستند و همه آن، به ملائکه، عطا نشد؛ چون فرمود: «ثُمَّ عَرَّضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ»، نه «ثُمَّ عَلَّمَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» و بعد هم بیان شد: «يَا آدَمُ أَتَيْتَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ»، نه «يَا آدَمُ عَلَّمَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ».

پی نوشت:

- [1]. بقره / 30 الی 33
- [2]. شمس / 8
- [3]. کنز العمال: ۲۸۹۴۲.
- [4]. کهف / 65
- [5]. کهف / 66
- [6]. کهف / 67
- [7]. کهف / 67 و 68
- [8]. کهف / 67 و 68
- [9]. بحار الأنوار: ۴۹/۳۷/۲.
- [10]. کنز العمال: ۲۸۹۴۲.
- [11]. کنز العمال: ۲۸۶۶۱.
- [12]. کنز العمال: ۲۸۸۲۰.
- [13]. کنز العمال: ۵۸۸۱.